

ویژه‌نامه اول ماه می

شماره سی. اردیبهشت ۱۳۹۳

عمیانه

در این شماره می‌خوانید:

سرمقاله؛ زنده باد اول ماه مه

پرولتاریا؛ طبقه‌ای با رسالت رهایی تمام بشریت

نخ بخیه یا دفاع مشروع (به بهانه ریحانه جباری)

گزارشی از زنان کار

کاهش بیکاری مردان به قیمت بیکاری زنان

حل بحران بهداشت و درمان به قیمت زنان

:facebook

<http://tinyurl.com/kfwpbn8>

<http://tinyurl.com/osyan-osyan>

osyan.osyan@gmail.com

<http://nashriyeosyan.wordpress.com>

زنده باد اول ماه مه

سرمقاله

مقدمه

سرنوشت همه‌ی مردم حکم می‌راند صف‌آرایی می‌کند بنا بر این روز و شناخت این طبقه برای تمام قشرهای مردم باید اهمیت داشته باشد.

پرولتاریا یک طبقه‌ی جهانی است. چون در مرکز روابط تولیدی‌ای قرار گرفته که جهان را به هم مرتبط کرده است. طبقه‌ای که با رشد نظام سرمایه‌داری روز به روز گسترده‌تر می‌شود و زنجیرهای استثمارش محکم و محکم‌تر. پنجه‌های سرمایه‌داری وحشیانه‌تر و عمیق‌تر بر جسم و جان این طبقه فرو می‌رود و همین موضوع زمینه‌های مادی انترناسیونالیسم و هم سرنوشتی این طبقه در نقاط مختلف دنیا را آشکارتر می‌کند. موقعیت عینی پرولتاریا به عنوان طبقه‌ای که در پایین‌ترین سطح تقسیم کار اجتماعی قرار دارد که بر اساس مالکیت خصوصی شکل گرفته، دلایل مادی و علمی رهبری این طبقه را برای دگرگون کردن وضعیت موجود را فراهم می‌کند. این موقعیت عینی نیاز به دگرگونی روابط تولیدی و مناسبات اجتماعی برخاسته از این روابط را پدید می‌آورد و با این تغییر و دگرگونی نه فقط پرولتاریا که همه‌ی بشریت از شر سیستمی که بر اساس ستم و استثمار است رها خواهند

اول ماه مه، روز جهانی کارگر است. روزی که متعلق به طبقه‌ای است که رهاکننده‌ی خود و همه‌ی بشریت است و این امر جز در میدان نبرد امکان‌پذیر نیست. مسائل سیاسی جامعه و تمام ستم‌های درون جامعه و مشکلات تمام اقشار مردم به طبقه‌ی کارگر ربط مستقیم دارد. زیرا این ستم‌ها همه در نظام سرمایه‌داری ریشه دارند. رسالت طبقه‌ی کارگر آن است که کلیه‌ی ستم‌های موجود را محو کند. در واقع رهایی طبقه‌ی کارگر، خود در گرو ریشه‌کن کردن همه اشکال ستم و استثمار است. روز جهانی کارگر تنها یک روز برای گرمی‌داشتن این قشر زحمت‌کش نیست بلکه روزی است که بیش از ۱۰۰ سال پیش برگ مهمی از تاریخ در مبارزات این طبقه بر علیه سرمایه‌داری ورق خورد. کارگران در آن روز اعلام کردند که امروز، روز شورش است، نه آرامش. روزی که حرف، حرف سخن‌گویان نهادهای اسیرکننده‌ی طبقه‌ی کارگر نباشد. روزی که طبقه‌ی کارگر قوانین خویش را بر پا می‌دارد و قدرت‌ش را بکار می‌برد که این قوانین را به اجرا درآورد. قوانینی که تماما خلاف رضایت و موافقت ستم‌گران و حکمرانان است. روزی که نیروی عظیم زحمت‌کشان متحد در برابر قدرتی که امروز بر

دریافت کند. او هم ابزار تولید است و هم نیروی کار. نیروی کارش در اختیار سرمایه‌دار است و بدن او که ابزار تولید است در اختیار مرد خانواده و محصول بدنش نیروی کاری است که باز در اختیار سرمایه‌دار است. او در چارچوب روابط استثمارگرانه بدون این که مالکیت داشته باشد، تولید می‌کند. این جنبه از تولید و استثمار مضاعف که عامل مهم تبعیض بین زن و مرد در دنیای سرمایه‌داری است نه تنها از دید فعالان سیاسی و اجتماعی و فعالین حقوق زنان که متاسفانه از سوی خود زنان پنهان مانده است. زنان در این دنیا و این نظام نقش مهمی دارند. آن‌ها تولیدکنندگان انسان‌هایی هستند که قرار است کار کنند. سرمایه‌داری به خوبی بر این موضوع و این نقش مهم زنان واقف است چرا که کار و تولید از مقولات حیاتی در سرپا نگهداشتن این سیستم است، اما به دلیل این که کسب سود بیشتر در مرکز فرماندهی این سیستم قرار دارد، و در نتیجه، کم کردن هزینه‌ها تاثیر زیادی در کسب این سود دارد، آگاهانه و عامدانه این کار را نادیده گرفته و یا آن را به وظیفه و افتخار مادر شدن تقلیل داده است. در جواب به مخالفان تبعیض بین زن و مرد و مدافع این نظر که این تقسیم کار طبیعی است و زن با مرد فرق دارد، باید گفت که مساله‌ی تفاوت بین دو جنس نیست بلکه اساس در روابط قدرت است. قدرت طبقه‌ی استثمارگر بر استثمارشونده و قدرت مرد بر زن. قدرتی که تمایز و تبعیض جنسی را ایجاد کرد. رابطه‌ی میان زن و مرد که می‌توان آن را اولین تقسیم کار اجتماعی دانست، در جوامع طبقاتی به رابطه‌ای خصمانه منجر شد. چرا که مرد مالک زن شد و این شکل از رابطه یکی از ستون‌های اصلی تولید و باز تولید جامعه‌ی سرمایه‌داری است. این روابط قدرت است که تفاوت بین زن و مرد را تبدیل به تبعیض و بی‌ارزش بودن می‌کند. سرمایه‌داری از طریق ایجاد این تبعیض و دادن قدرت به مردان، بین زنان و مردان تفرقه انداخته و آن‌ها را برای کنترل زنان گماشته و این گونه می‌تواند بخش مهمی از جامعه را کنترل و سرکوب کرده و حرکت‌های انقلابی و اعتراضی را مهار کند. تولید مثل زنان به عنوان بخشی از زیر بنا و روابط قدرت در سیاست و اجتماع بین زن و مرد، نظام مردسالار، ایدئولوژی، مذهب، فرهنگ، ایده‌ها و اخلاقیات ضد زن به عنوان روبنا و انطباق این دو در شکل‌گیری و استمرار تبعیض، ستم و استثمار علیه زنان کاملاً آشکار است و نقش مهمی در ساختن دنیا دارد. اگر چه رشد سرمایه‌داری در کشورهای مختلف متفاوت است، اما در اصل موضوع که رابطه‌ی قدرت بین زن و مرد در همه‌ی لایه‌های اجتماعی و حیطة‌ی خصوصی عمل می‌کند، تغییری ایجاد نمی‌کند و تنها شکل این تبعیض‌ها در جاهای مختلف متفاوت است.

نگاهی به امروز

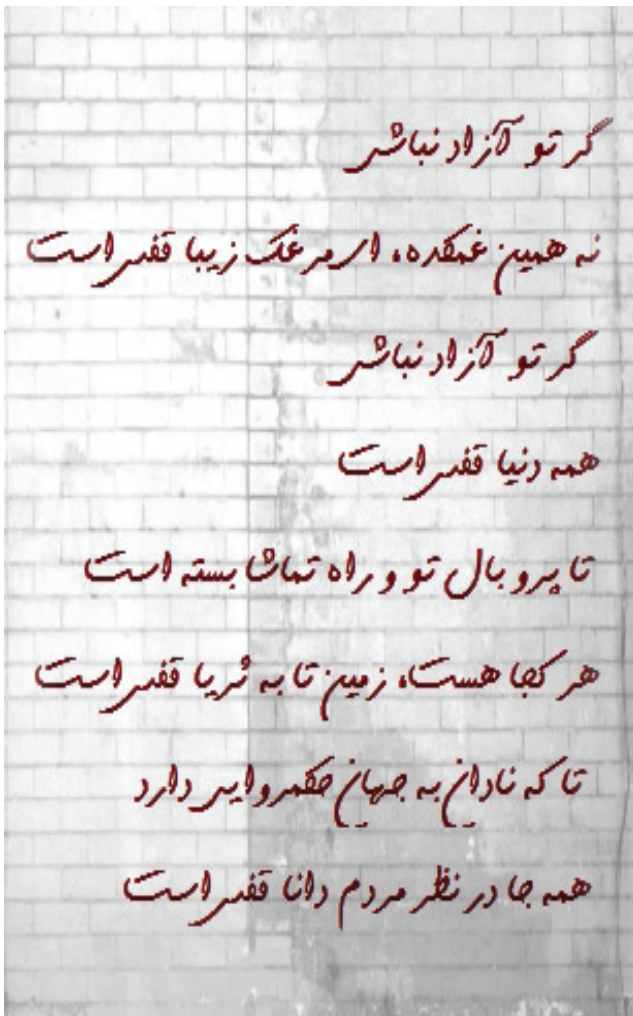
سخنان آیت‌الله خامنه‌ای و روحانی به مناسبت روز زن در ایران که بر مبنای یک روز مذهبی است اگر چه بحث‌های زیادی را به راه انداخته و بسیاری را نگران کرده است، اما در واقع تاییدکننده‌ی مطالبی است که پیش‌تر گفته شد و باید ریشه‌ی این مباحث را بفهمیم تا بدانیم که از کجا می‌آید. یکی «برابری جنسی زن و مرد» را زاده‌ی تفکر مادی و غیر الهی غرب دانست چرا که زن و مرد طبیعتاً و ذاتاً با هم تفاوت دارند و نقش اول و مهم زنان در خانه و اداره‌ی خانواده است و اشتغال زنان در وهله دوم قرار دارد. و دیگری تاکید می‌کند که «دختران خود حافظ حجاب و عفاف هستند.» این بحث، ریشه‌ای به قدمت تاریخ دارد. ژان ژاک روسو نیز در قرن ۱۸ تفاوت زن و مرد را یک مقوله‌ی طبیعی می‌دانست. در جامعه‌ی غربی کنونی هم اگر چه این‌گونه بیان

شد. اما برای وقوع چنین امری آگاهی در سرلوحه‌ی کار قرار دارد. هر کس به صرف کارگر بودنش انقلابی نیست و در جایگاه رهبری قرار ندارد. وقتی از طبقه‌ی کارگر حرف می‌زنیم به این دلیل است که تنها طبقه‌ای است که خواهان از بین رفتن همه‌ی طبقات است. اما این به این معنی که نیست که هر فرد کارگر انقلابی است. بلکه در مورد یک طبقه و پیشروانش حرف می‌زنیم که می‌خواهد بر همه‌ی دهشت‌هایی که همه‌ی نظام‌های طبقاتی به خصوص سرمایه‌داری برای نوع بشر درست کرده است، پایان ببخشد.

این مقدمه گفته شد تا شمایی از جامعه‌ی سرمایه‌داری و علل، عوامل و چرایی زیرو رو نمودن این جامعه بیان شود.

نقش زنان در جامعه‌ی سرمایه‌داری

اما گروهی دیگر نیز در این جامعه حضور دارند که تخصص‌شان با سیستم موجود کمتر از پرولتاریا نیست. آن‌ها نیز جزو پیشروان و خواستاران انقلاب و دگرگونی در کلیه‌ی مناسبات جوامع موجود کنونی هستند. زنان در جامعه‌ی طبقاتی علاوه بر ستم طبقاتی، ستم جنسیتی نیز بر آن‌ها وارد می‌شود و افزون بر این‌ها مورد استثمار نیز قرار می‌گیرند. زن یک دسته‌بندی خاص و مهم از پرولتاریا است که چند لایه و چند گونه استثمار می‌شود. بر خلاف تصور بسیاری که کارگر برای آن‌ها تداعی‌کننده‌ی مردی با بازوان کلفت و عرق ریزان است، این سوژه‌ی تاریخ از جنسیت برخوردار است و زنان بخشی مهم از طبقه‌ای هستند که محصول جامعه‌ی سرمایه‌داری است. ستم جنسیتی همزمان با پیدایش طبقات و بالطبع پدید آمدن ستم طبقاتی به وجود آمد. بنا بر این در جوامع برده‌داری و فئودالی نیز موجود بود، اما زنان در نظام سرمایه‌داری دارای جایگاه‌های بسیار متفاوتی نسبت به مردان هستند و اشکال ستم بر زنان و استثمار آنان در این نظام، گوناگون و بسیار متفاوت از دو مورد قبل است. در مقوله‌ی ستم بر زن، بسیاری مساله‌ی فرهنگ و سنت (مذهب و عرف و عقاید عامیانه) را مطرح می‌کنند اما این‌ها کافی نیست و باید به ورای این دو گذر کنیم و دنبال دلایلی باشیم که زاده و مختص جامعه‌ی سرمایه‌داری است. حتی فرهنگ و سنت هم در جوامع کنونی دارای اشکال متفاوتی نسبت به گذشته است. اشکال مردسالاری هم صورت‌های جدیدی پیدا کرده است. همه‌ی این‌ها در روابطی که میان انسان‌ها وجود دارد خلاصه می‌شود. روابطی که در تولید و بازتولید نیازهای مادی با یکدیگر برقرار می‌کنند که در تقسیم کار اجتماعی خود را نشان می‌دهد. در دوره‌های مختلف و در جوامع مختلف (بر اساس رشد سرمایه‌داری)، بر حسب پیشرفت نیروهای تولیدی، روابط تولیدی و در نتیجه‌ی تقسیم کار میان انسان‌ها شکل‌های متفاوتی به خود می‌گیرد. اما این تولید، که نبض جامعه‌ی سرمایه‌داری است، دارای دو وجه است. تولید کالا و تولید نیروی کار. مارکس و انگلس در کتاب «ایدئولوژی آلمانی» این بحث را این‌گونه ارائه می‌دهند: «تولید زندگی، هم تولید زندگی خود در جریان کار و هم تولید زندگی در جریان زاییدن». در جنبه‌ی تولید کالا، کارگران اعم از زن و مرد استثمار می‌شوند. طبقه‌ی استثمارگر با استفاده از مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، هم کار دیگران و هم محصول کار آن‌ها را تصاحب می‌کند. اما جنبه‌ی دوم تولید که تولید نیروی کار است تنها بر عهده‌ی زنان است و این‌جا است که تبعیض علیه زنان شکل می‌گیرد. این‌جا است که زن در کنار ستم جنسیتی و ستم طبقاتی، استثمار مضاعف می‌شود. چرا که کاری انجام می‌دهد بدون این که دستمزدی



نظام حاکم است. در این راه گسست کردن از کلیه تمایزات طبقاتی، گسست از کلیه روابط تولیدی که سرچشمه تمایزات طبقاتی هستند، گسست از کلیه روابط اجتماعی که منطبق بر این روابط هستند و گسست از کلیه افکار و سنت‌ها که تقویت‌کننده و توجیه‌گر این نظام هستند امری اساسی و مهم است.

مسائل و موضوعاتی که در بالا قید شد صرفاً یک سری نظریات خشک و تئوری‌های عام نیست، این موضوعات در زمانی که سرمایه‌داری در بحرانی عمیق به سر می‌برد و در حال نابودی خود و همه موجودات کره‌ی زمین است بیش از پیش اهمیت پیدا می‌کند.

همان‌طور که در پیام به زنان لیبی تأکید کردیم: «جامعه‌ای که ما می‌خواهیم دور از دسترس نیست. جامعه‌ای که در آن انسان‌ها و زنان به عنوان نیمی از دنیا آزاد باشند. در آن خرافه و زور و قوانین مذهبی حاکم نباشند. هیچ کس مالک و صاحب کس دیگری نباشد. هیچ جنسیت و نژاد و ملیت و طبقه‌ای بر دیگری برتری نداشته باشد.» اگر این افق و دورنمای ما برای جامعه‌ی نوین نباشد بار دیگر این نظام در ابعادی به شدت مخرب همه را به بردگی می‌کشاند. در این راه ما نیاز به آگاهی و سازماندهی داریم!

تلاش و دست‌یابی به این مهم قطعاً کار راحتی نیست و پیچیدگی‌های خودش را دارد اما اصلاً غیرممکن نیست و تجارب تاریخی و مبارزات زنان نشان از ممکن بودن آن دارد.

برای گسستن همه‌ی زنجیرهای بردگی، آگاه و متحد و متشکل شویم. \$

نمی‌شود و به دلیل دموکراسی از نوع غربی و بورژوازی امتیازاتی به زنان داده می‌شود اما نقش زنان در خانواده به عنوان همسر و مادر نهادینه شده است و همه‌ی این‌ها همان‌طور که گفتیم به منطق سرمایه‌داری و روبنای آن که مرد سالاری یکی از وجوه آن است باز می‌گردد و در کشورهای مختلف به اشکال گوناگون بر زنان اعمال می‌شود. دولت تئوکراتیک که مذهب اساس شکل‌گیری و قوانین آن است یکی از اشکال نظام‌های مردسالار است.

نتیجه‌گیری

اما سوال اینجا است که راه حل چیست و چه باید کرد؟ آیا می‌شود وضعیت کنونی را تغییر داد یا نه و این وضعیت ابدی و ازلی است؟ نظرات مختلفی درباره‌ی مساله‌ی زن و چگونگی حل آن وجود دارد اما چیزی که واضح است و بر خلاف نظر بسیاری از فعالین در این حوزه است این موضوع در قالب جامعه‌ی سرمایه‌داری قابل حل نیست. مساله‌ی زنان صرفاً محدود به برابری حقوقی با مردان و برابری دست‌مزد و یک‌سری خواسته‌های حداقلی نمی‌شود بلکه وابسته است به سرنگونی نظامی که مالکیت خصوصی در آن حرف اول را می‌زند و این یعنی نشانه‌گرفتن ساختارهای قدرت که زربنا و روبنا را در جهت منافع‌شان پیش می‌برند و مردسالاری را در تمام عرصه‌ها پیاده می‌کنند. در نتیجه مساله‌ی زنان یک مقوله‌ی سیاسی است چرا که رهایی‌اش وابسته به سرنگونی

پرولتاریا؛ طبقه‌ای با رسالت‌رهای تمام بشریت

اما در سیستم طبقاتی در موقعیت پایین‌تر قرار گرفت و بر کار خود و محصولات تولیدی ناشی از کار خود هیچ تسلطی نداشت و آن را به صاحبان ابزار تولید یا همان طبقات مسلط تحویل می‌داد. طبقات مسلط جهت حفظ این موقعیت و جهت حفظ نظام طبقاتی، دولت و ارتش و ایدئولوژی و فرهنگی را به وجود آوردند که همگی در خدمت به سیستم بهره‌کشی و استثمار طبقات تحت ستم جامعه بود. (۱) نظام طبقاتی از بدو پیدایش و بسته به سطح رشد نیروهای مولده و مناسبات تولیدی جامعه، به دو طبقه اصلی یعنی صاحبان ابزار تولید و نیروی کار فاقد ابزار تولید تقسیم شده است و هر کدام از این تقسیم‌بندی‌ها و روابط تولیدی مشخص به ساختار (فرماسیون) اجتماعی خاصی منجر شده است مانند: برده‌داری، فئودالیسم و سرمایه‌داری. همچنین هر سازمان اجتماعی مشخص بر

تضاد میان طبقات مختلف

و در واقع بر تضاد

منافع هر کدام از آن‌ها

بنا شده و بر محور

آن حرکت می‌کند.

کارل مارکس در

روش تحلیل تاریخی

خود یعنی ماتریالیسم

تاریخی نشان داد

که چگونه حرکت

تاریخ محصول

تضاد میان

نیروهای مولده

و مناسبات

تولیدی ست

که در سطح

جامعه از طریق

مبارزه میان

طبقات مختلف

که ضد یکدیگر

هستند بروز

می‌یابد. هر کدام

از فرماسیون‌های

اجتماعی بر اساس تضاد میان دو طبقه اصلی جامعه یعنی تضاد اساسی آن دوره تعریف شده و عمل می‌کند. اما هر فرماسیون اجتماعی در درون خود و در دل ساز و کار اقتصادی و اجتماعی خودش یک طبقه انقلابی ضد خودش را به وجود می‌آورد. این طبقه انقلابی جدید خواهان گذار از وضع موجود و مناسبات تولیدی موجود و رشد نیروهای مولده است و به همین دلیل بر علیه نظم اجتماعی حاکم انقلاب می‌کند تا در جریان یک مبارزه‌ی حاد اجتماعی و جنگ‌های خونین، طبقه‌ی حاکمه‌ی فعلی را سرنگون کرده و خود و مناسبات

پرولتاریا یا طبقه‌ی کارگر چیست؟ چرا این قدر در ادبیات سیاسی جنبش کمونیستی از این واژه زیاد استفاده می‌شود؟ چرا مارکسیست‌ها معتقدند پرولتاریا طبقه‌ای است که رهایی واقعی بشریت به آن بستگی دارد؟ جایگاه ویژه‌ی این طبقه از کجا نشأت می‌گیرد؟ آیا این درست است که آینده‌ی تمامیت بشریت را به سرنوشت یک بخش از جامعه‌ی انسانی و یک طبقه و قشر خاص محدود کنیم؟ این همه توجه ویژه به ماهیت طبقه‌ی کارگر آیا باعث نادیده گرفتن جنبش‌ها و مبارزات سایر طبقات در جامعه نمی‌شود و آیا اصلاً این نگاه و نگرش با برابری انسان‌ها و با حقوق بشر مغایرت ندارد؟ این‌ها و چندین و چند سوال دیگر، پرسش‌هایی هستند که بارها در بحث و گفتگو با دوستان و علاقه‌مندان نشریه‌ی عصیان مطرح شده است و خصوصاً نسبت پرولتاریا و انقلاب پرولتاری

مساله‌ی زنان و رهایی

زنان از دغدغه‌های این

دوستان بوده

است. این نوشته سعی

دارد تا نگاهی فشرده به

پرولتاریا و اهمیت

تاریخی طبقه‌ی کارگر از

منظر کمونیستی داشته

باشد. باید توجه داشت که

این نوشته‌ی مختصر

در واقع مقدمه و

مدخلی است

به بحث‌های

بسیاری که طی

سال اخیر

از زمان مارکس

و انگلس تاکنون

در جنبش کمونیستی

و در بحث‌های

جامعه‌شناسی و

تاریخ طرح شده

است.

طبقات در تاریخ

بشر از مقطعی شکل گرفتند که انسان‌ها در فرآیند تولید مایحتاج زندگی‌شان به مازاد تولید یعنی محصولات تولید شده‌ای دست یافتند که اضافه بر مصرف‌شان بود. این مازاد به مرور در اختیار بخشی از جامعه قرار گرفت که مالک ابزار تولید بود و از طریق آن بر کار دیگران و کل فرآیند تولید و شبکه‌ی توزیع سلطه یافت و به طبقه‌ی مسلط جامعه تبدیل شد. بخش دیگر را انسان‌هایی تشکیل می‌دادند که فاقد ابزار تولید بودند و به همین دلیل مورد استثمار و بهره‌کشی قرار گرفتند. این طبقه در شرایطی که تولیدکننده‌ی مستقیم بود



نظام شریک هستند و حتی بیش از طبقه‌ی کارگر مورد ستم و تبعیض قرار می‌گیرند اما کار این طبقه و موقعیت این طبقه در تولید ثروت است که شاه‌رگ اقتصادی جامعه‌ی سرمایه‌داری را در دست دارد و جایگاه پرولتاریا در جامعه است که راز کارکرد شیوه‌ی تولید بورژوازی را آشکار می‌کند. پرولتاریا بر لبه‌ی تضادی قرار دارد که بازتولیدکننده و تدوام‌بخش تمامی تضادهای موجود در جامعه‌ی انسانی در عصر سرمایه‌داری است. از این رو جایگاه‌اش در جامعه و تضادی که کار و زندگی این طبقه حول آن سازمان می‌یابد منشاء تمامی تضادهای اصلی جامعه را در خود فشرده دارد. شیشه‌ی عمر نظام سرمایه‌داری جهانی در دستان این طبقه و در کار این طبقه قرار دارد.

تا اینجای کار ما فقط از جایگاه اجتماعی طبقه‌ی کارگر صحبت کرده‌ایم و هنوز آن‌چه که علم کمونیسم به آن «رسالت تاریخی پرولتاریا در رهایی کل بشریت» می‌گوید را تبیین نکرده‌ایم. اما ابتدا باید رهایی را معنی کنیم، رهایی کل بشریت یعنی چه؟ رهایی از چه چیزی؟ چنان که گفتیم منشاء رنجی که بشریت امروز در جای‌جای کره‌ی زمین به آن مبتلا است در نظام طبقاتی و آخرین شکل جامعه‌ی طبقاتی یعنی نظام سرمایه‌داری خفته است. فقر و فلاکت، بی‌کاری و بی‌خانمانی، جنگ‌های جهانی، بیگانگی و تهی شدن انسان از هویت انسانی‌اش، روند شتابناک نابودی محیط‌زیست و غیره، جملگی تبعات مستقیم و غیرمستقیم روابط تولیدی سرمایه‌داری است. اگر بشریت می‌خواهد از این وضع هولناک و دهشتناک فعلی‌اش رهایی واقعی بیابد باید این نظام تولیدی بحران‌زا و ضد انسانی را واژگون کرده و جامعه را به شیوه‌ی تولیدی متفاوتی سازمان بدهد. هر گونه تعدیل یا اصلاح یا تغییرات سطحی در نظام سرمایه‌داری، موقت و سطحی خواهد بود و دوباره و دوباره این سیستم با توحش و قدرت ویران‌گر بیشتری باز خواهد گشت و انسان‌های بیشتری را به ورطه‌ی نابودی خواهد کشاند. فقط با ایجاد تغییرات بنیادی و ریشه‌ای در سازمان اجتماعی و تولیدی بشر است که می‌توان جامعه‌ای بدون تبعیض و ستم و بهره‌کشی را سازمان داد. و باز این‌جا پای پرولتاریا و جایگاه ویژه‌اش در جامعه به وسط کشیده خواهد شد. این طبقه به دلیل موقعیت عینی‌اش در تولید اجتماعی است که امکان نابود کردن نظام طبقاتی و ساختن شیوه‌ی تولیدی بنیاداً متفاوت و جامعه‌ی متفاوتی یعنی کمونیسم را دارد. و به این دلیل طبقه‌ای است که نمی‌تواند خود را رها سازد مگر آن‌که کل بشریت را رها کند. پرولتاریا بر خلاف تمام طبقات انقلابی پیشین نمی‌خواهد و نمی‌تواند به موقعیت فرادست طبقات حاکمه‌ی پیشین دست پیدا کند و دولت طبقاتی آن‌ها را تصرف کرده و با تغییر کاربری آن اشکال دیگری از دولت و نظام طبقاتی را جایگزین کند تا خودش در جایگاه برتر باشد. چون در این صورت باز باید پرولتاریایی وجود داشته باشد که به این طبقه‌ی حاکم جدید خدمت کرده و توسط او استثمار بشود. در واقع پرولتاریا آن وقتی رسالت تاریخی انقلابی‌اش را ایفا می‌کند که خواهان نابودی کل نظام طبقاتی باشد و نه فقط بهبود بخشیدن جایگاه و موقعیت خودش. اگر پرولتاریا قرار است رهایی پیدا کند باید خودش را به عنوان یک طبقه از بین ببرد. یعنی شرایط اجتماعی-اقتصادی-فرهنگی‌ای که او را در جامعه به طبقه‌ی زیر دست و تحت استثمار تبدیل می‌کند را از بین ببرد و به این هدف باید کل نظام طبقاتی را نابود کند و نابودی کل نظام طبقاتی یعنی رهایی کل بشریت از ستم و تبعیض و بهره‌کشی. بنا بر این رهایی واقعی بشریت از طریق رهایی پرولتاریا ممکن است چون فقط با این طبقه و توسط این طبقه است که می‌توان امکان

تولیدی مورد نظر خودش جایگزین آن بشود. اما باید در نظر گرفت این میل به دگرگونی فقط با هدف تأمین منافع طبقاتی و کسب موقعیت مسلط در جامعه است و نه با هدف رهایی انسان‌ها و آزادی و رفاه همگانی. یعنی فرآیندی خود به خودی جهت اشغال موقعیت برتر یک طبقه‌ی دیگر در نظام طبقاتی است.

نظام سرمایه‌داری آخرین شکل جامعه‌ی طبقاتی است که دو طبقه‌ی اصلی آن عبارتند از سرمایه‌داران (بورژوازی) و کارگران (پرولتاریا). تضاد اساسی عصر سرمایه‌داری یعنی مکانیزمی که جامعه‌ی بورژوازی بر مبنای آن عمل می‌کند عبارت است از تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی. یعنی این جامعه از یک طرف تولید را بیش از هر زمان دیگری در تاریخ بشر اجتماعی و گسترده و جمعی (کلکتیو) کرده است و از سوی دیگر مالکیت بر ابزار تولید را در دست بخشی کوچکی از جامعه متمرکز کرده است، آن‌چنان که بخش اعظمی از دارایی‌ها و ثروت‌های جهان متعلق به چند ده هزار نفر از سرمایه‌داران بزرگ است. این مناسبات تولیدی یعنی این نوع مالکیت و توزیع و روابط میان مردم در فرآیند تولید، علت عمده‌ی فقر و سیه‌روزی اکثریت مطلق مردم در سراسر جهان است و دنیایی به شدت تبعیض‌آمیز و نابرابر و عقب‌مانده را ایجاد کرده است. بار اصلی این فقر و فلاکت بر دوش طبقه‌ی کارگر و بر دوش نیروی کار است، در شرایطی که این طبقه‌ی کارگر است که ثروت را در سراسر جهان تولید می‌کند. اما اهمیت جایگاه اجتماعی طبقه‌ی کارگر و نقش تاریخی پرولتاریا از نظر علم کمونیسم به دلیل فقر و رنج و ستمی نیست که بر این طبقه اعمال می‌شود. در مورد تعریف از طبقه‌ی کارگر هنوز بحث‌های زیادی در جریان است اما به طور فشرده و به اختصار می‌توان گفت طبقه‌ی کارگر طبقه‌ای است که اعضای آن هیچ سطحی از مالکیت بر ابزار تولید ندارند و جهت زنده ماندن مجبور به فروش آزادانه‌ی تنها دارایی خود یعنی نیروی کارشان در ازای مزد به صاحبان ابزار تولید هستند. آن‌ها در فرآیند تولید مشغول تولید ثروت هستند و تولیدکنندگان مستقیم ثروت هستند.

تضاد اساسی (تضاد تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی) نظام سرمایه‌داری خودش محصول دو روند متضاد دیگر است که یکی از آن‌ها به طور مستقیم به بحث ما مرتبط است یعنی تضاد کار و سرمایه که هر کدام از دو طبقه‌ی اصلی جامعه‌ی سرمایه‌داری یعنی پرولتاریا و بورژوازی در دو قطب و دو سر این تضاد قرار گرفته‌اند. (۲) اهمیت جایگاه اجتماعی طبقه‌ی کارگر از این تضاد ناشی می‌شود و موقعیت منحصر به فردی که در نظام اقتصادی و تولیدی سرمایه‌داری دارد. سرمایه یک رابطه‌ی اجتماعی است میان سرمایه‌دار و کارگر که با هدف تولید ارزش اضافه و انباشت سود صورت می‌گیرد. در سرمایه‌داری حیات تمام جامعه و سوخت‌وساز و مکانیزم حرکتی آن حول این هدف یعنی تولید ارزش اضافه و سود سازمان می‌یابد. ارزش از ترکیب کار مُرده (ابزار آلات و مواد خام) و کار زنده (انسان) به دست می‌آید و در واقع از دل کار زنده یعنی از نیروی کار انسان‌ها استخراج می‌شود. بدون وجود کار زنده هیچ ارزشی، تولید نمی‌شود و حتی ابزار آلات و مواد خام استخراج شده نیز محصول کار زنده است. طبقه‌ی کارگر آن طبقه و نیروی محوری تولید ارزش در نظام سرمایه‌داری است. جایگاه منحصر به فرد طبقه‌ی کارگر در جامعه‌ی بورژوازی به این موقعیت ویژه‌اش در سازمان تولید اجتماعی بر می‌گردد. درست است که کلیت نظام سرمایه‌داری به روابط کارگر و کارفرما و به کارخانه خلاصه نمی‌شود و طبقات متعددی در پروسه‌ی حرکتی این

رهبری کند و مبارزه‌ای تا به آخر را برای محو و نابودی نظام طبقاتی و همه‌ی اشکال ستم و بهره‌کشی و تبعیض در سطح جهانی - و نه فقط در یک کشور یا در میان یک ملت خاص - را به پیش ببرد.

در پایان مایل هستیم به یک نکته‌ی مهم دیگر در مورد پرولتاریا اشاره بکنیم. بر خلاف یک درک به غایت مردسالارانه و پدرسالارانه، طبقه‌ی کارگر مرد نیست و فقط از مردان تشکیل نمی‌شود. تصویری که پرولتر را مردی با سیبل‌های کلفت و دستان نیرومند و بدنی عضلانی نشان می‌دهد نسبتی با رهایی کل بشریت و رسالت تاریخی پرولتاریا ندارد. امروزه در سطح جهان ما



شاهد حضور وسیع زنان در اقتصاد سرمایه‌داری هستیم، فقر و کار بر اساس آمارهای جهانی به شدت زنانه شده‌اند. زنان کارگر مورد دو تبعیض و بهره‌کشی قرار دارند؛ یکی کارگر بودن و دیگری زن بودن. نظام سرمایه‌داری که به چیزی جز سود فکر نمی‌کند به اشکال مختلف با مردسالاری علیه زنان متحد شده است و پدرسالاری را به عنوان یک ستم هزاران ساله به شکل سیستماتیکی علیه زنان کارگر و پرولتر و علیه کل زنان اعمال می‌کند. هنوز خانواده مردسالار مبتنی بر بردگی زنان و کار بدون مُزد زنان یکی از ارکان و نهادهای اصلی نظام سرمایه‌داری است که بازتولید نیروی کار را برعهده دارد. مردسالاری در میان طبقه‌ی کارگر وجود دارد، خشونت علیه زنان، سکسیسم و دیگر اشکال ستم بر زن در میان مردان این طبقه که خودشان طعم ستم و تبعیض را کشیده‌اند، رایج است. به قول انگلس در «منشاء خانواده...»، زن در خانواده‌ی کارگری پرولتر مرد است و مرد در موقعیت برتر. پرولتاریا اگر قرار است رسالت تاریخی رهایی بشریت را بر عهده بگیرد باید با گرایش‌های عقب‌مانده‌ی پدرسالارانه و ناسیونالیستی و غیره مرزبندی و مبارزه کند. زنان کارگر باید به پیشگامان واقعی خود و پیشگامان واقعی بشریت تبدیل شوند و سایر زنان از طبقات دیگر که در رنج زن بودن با زنان کارگر در جامعه شریک هستند، به جنبش پرولتری پیوسته و ضمن داشتن جنبش مستقل زنان، در جنبش سراسری و بین‌المللی کمونیستی شرکت کنند. §

یادداشت‌ها

۱- در مورد چگونگی شکل‌گیری طبقات و نظام طبقاتی رجوع شود به: منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت - نوشته فردریک انگلس - ترجمه‌ی خسرو پارسا- نشر دیگر

۲- آن تضاد دیگر و آن روند دیگر را در اقتصاد سیاسی مارکسیستی اصطلاحاً «تضاد آنارشی و آرگانیزاسیون» می‌نامند. یعنی سازمان‌یافتگی بالا در پروسه‌ی تولید از یک طرف و حرکت بی‌نظم و آنارشیک سرمایه‌های رقیب در پروسه‌ی تحقق ارزش و سود از طرف دیگر.

مادی تغییر همه‌جانبه‌ی جامعه را فراهم کرد و سازمان تولیدی دیگری ساخت. تمامی انسان‌ها از هر خاستگاه طبقاتی‌ای اگر واقعا خواهان رهایی واقعی بشریت هستند باید به جنبش رهایی پرولتاریا بپیوندند و پرولتاریا نیز اگر واقعا خواهان رهایی خود به عنوان یک طبقه است باید خواهان رهایی کل بشریت باشد. این موقعیت عینی و دیالکتیکی است که هیچ طبقه‌ای به جز پرولتاریا امکان آن را ندارد. این ضرورت است که جنبش پرولتری را به جنبش سایر اقشار و طبقات تحت ستم و تبعیض جامعه تبدیل می‌کند. اما کارگر به صرف کارگر بودن نمی‌تواند افق رهایی کل بشریت را تدوین کند. کوتاه‌نظری است اگر فکر کنیم به محض این که کسی کارگر بود و در موقعیت تولیدی کارگری قرار داشت خود به خود به یک فرد انقلابی و به پیشگام رهایی بشریت تبدیل می‌شود. طبقه‌ی کارگر اگر می‌خواهد به رسالت تاریخی خود آگاه شده و به آن عمل کند باید از تمامی بندهای ذهنی و عینی‌ای که او را در حصارها و چهارچوب‌های فکری نظام طبقاتی قرار داده است (مانند مردسالاری، ملی‌گرایی و ناسیونالیسم، هموفوبیا یا همان ضدهم‌جنسگرایی، مذهب، خودپرستی و فرصت‌طلبی و غیره) رها سازد. باید دیدی علمی و نگاهی همه‌جانبه و عمیق از چگونگی عملکرد دنیا و چگونگی تغییر آن داشته باشد و بر این اساس نقشه‌ی راهنمای خود برای انجام انقلاب اجتماعی و چگونگی ساختن جامعه‌ای متفاوت را تنظیم کند. ضرورت راهبردی علم کمونیسم و حزب کمونیست از این نقطه بر می‌خیزد. پرولتاریا فقط زمانی می‌تواند رسالت تاریخی‌اش را انجام بدهد که با اتکا به آگاهی کمونیستی و بینش علمی آن عمل کند.

رهبری پرولتری در انقلاب اجتماعی یعنی این که طبقه‌ی کارگر با اتکا به آگاهی کمونیستی برنامه‌ی خود را برای کسب قدرت سیاسی و برای تغییر سیاست و اقتصاد و فرهنگ جامعه در رأس جنبش‌ها و خواسته‌های وسیع‌ترین اقشار توده‌های مردم - و از جمله جنبش رهایی زنان - قرار دهد و جنبش پرولتری که در انقلاب کمونیستی معنا می‌یابد باید تمامی ستم‌دیدگان و تحقیرشدگان و به حاشیه رانده‌شدگان نظام طبقاتی سرمایه‌داری را حول پرچم و برنامه و رهبری خودش یعنی حول انقلاب اجتماعی کمونیستی بسیج و

نخ بخیه یا دفاع مشروع

پریا صابری

از «آنا گوالدا» نویسنده‌ی زن فرانسوی دو کتاب خوانده بودم، «پذیرایی ساده» و «من او را دوست داشتم» در هر دو به زبان ساده زنان را در موقعیت‌هایی تشریح می‌کند که عمومی و فراگیر هستند. نگاه انسانی و بررسی روان‌شناختی همه‌ی افراد درگیر واقعه، حتی آنان که در حاشیه ایستاده‌اند و تاثیر متقابل آن‌ها بر یکدیگر چون کلی واحد، داستان‌هایش را برایم باور پذیر می‌کرد. کتاب «دوست داشتم کسی جایی منتظرم باشد» را در دست گرفتم و شروع به خواندن کردم تا به داستان «نخ بخیه» رسیدم. داستان زنی دام‌پزشک که در شهری کوچک مشغول به زندگی است و توسط سه مرد مورد تجاوز قرار می‌گیرد. آنان پس از انزال به نوشیدن الکل ادامه می‌دهند. زن از مستی و سستی آنان و اطلاعات پزشکی‌اش استفاده کرده و به هر کدام داروی بی‌حسی تزریق می‌کند و سپس بیضه‌های یکی از آنان را خارج می‌کند و با اطمینان از اجرای عدالت بعد از بازگشت به منزل در انتظار حضور پلیس می‌ماند. ناخود آگاه «لوژاره» زن داستان را با زنانی که در ایرن مورد حمله و تجاوز جنسی قرار می‌گیرند و سایه‌ی اعدام پس از به قتل رساندن متجاوز بر سرشان سنگینی می‌کند، مقایسه کردم. پرونده‌ی متهمینی همچون «ریحانه جباری»

گرفتن مسئولیت اتهام وارده فقط با یک بار اقرار، دیگر بار اثبات «دفاع مشروع» بر عهده‌ی متهم قرار می‌گیرد. وی باید با استفاده از سایر ادله از جمله شهادت، قسامه و علم قاضی، مشروعیت دفاعش را ثابت کند. دفاع باید با نوع حمله و میزان خطر تناسب داشته باشد. فردی که قصد دفاع مشروع دارد باید به قدری بر خویشتن و احساساتش تسلط داشته باشد که در

حین تهاجم از امکان استفاده از راه‌های دیگری همچون فرار، باز پس زدن فرد، تماس با پلیس و غیره غافل نگردد. یعنی این متهم است که باید استحقاق به قتل رسیدن مقتول را ثابت کند بدون آن که قصد انتقام در واقعه متصور باشد. لیکن متأسفانه همان‌گونه که در بازخوانی پرونده‌های موجود در محاکم نیز مشهود است عموماً به شرایط روحی و روانی و وضع معیشتی متهم توجه نمی‌شود. زنان بر اساس سابقه‌ی اخلاقی گاهی مورد حمله‌ی دادگاه قرار می‌گیرند. بی‌شک حتی یک روسپی و کارگر جنسی نیز حق دفاع از ناموس خویش را در زمانی که قصد تن دادن به رابطه با فردی را ندارد و یا می‌خواهد از خشونت جنسی جاری بر بدنش جلوگیری کند، خواهد داشت لیکن پس از آن توجیه افکار قضات برایش بسیار دشوار خواهد شد کما این‌که در پرونده‌ی نازنین خواهرزاده‌ی وی به پزشکی قانونی فرستاده شد تا بکارتش تایید گردد! یا در پرونده‌ی افسانه با وجود یک‌سان بودن تمامی جزئیات اقرارهای مکرر او با صحنه‌ی جرم، قاضی به مثله شدن جسد پس از وقوع قتل اشاره دارد و او را قصاب می‌نامد (ارجاع فکری به بریدن آلت تناسلی مقتول). در چنین شرایطی استفاده از حق قانونی برای تبرئه‌ی خویش از مسئولیت قانونی دشوار به نظر می‌آید و ارزش حفاظت از خود و اعمال حق و جلوگیری از تضرر در نظر افراد مخدوش می‌شود. مضاف بر آن که اختلالات روانی ناشی از عمل مهاجم در این میان کاملاً فراموش می‌شود. شاید تشریح شرایط روحی فرد در آستانه‌ی اعدام در زمان وقوع جرم، فقط برای تلطیف روحیه‌ی اولیاء دم و کسب رضایت آنان به گذشت بیانجامد هر چند بر چنین اولیاء دمی سایه‌ی قضاوت‌های اطرافیان در خصوص حسن اخلاق متوفی نیز سنگینی می‌کند و تصمیم‌گیری را دشوار می‌سازد. بر می‌گردم به کتابی که در دست داشتم اما دیگر چندان وقایع آن برایم ملموس نیست! \$



و «افسانه نوروزی» و «نازنین فاتحی» و بسیاری دیگر که فقط از آنان به نام دختر یا زن ... ساله در شهر ... نام برده شده است. یک جستجو ساده در اینترنت شما را با زندگی زنان و دخترانی آشنا می‌کند که گران‌بهاترین سال‌های عمرشان را در زندان‌ها زیر سایه‌ی چوبه‌ی دار می‌گذرانند و یا

گذرانده‌اند و به دار آویخته شدند تا عطش انتقام خانواده‌ای را بخوابانند. ریحانه دختری که ادعا می‌کند تنها یک ضربه به مقتول که قصد تجاوز به او را داشت، زده است و سپس از محل حادثه گریخته و حال در انتظار اجرای حکم اعدام است. خانم افسانه که زنی متاهل است و ادعا می‌کند مقتول را به جهت آن که قصد تجاوز داشت کشته است. نازنین فاتحی دختری که برای دفاع از ناموس خود و خواهرزاده‌اش اقدام به چاقوکشی کرده بود. در پرونده‌های یکایک این زنان و هرکس که به دفاع مشروع استناد می‌نماید، عموماً در بدو امر، قتل با اقرار متهم ثابت گردیده. اقرار که از ساده‌ترین و قطعی‌ترین راه‌های اثبات جرم محسوب می‌شود دستاویز مناسبی برای صدور حکم قصاص است. پس از بر عهده

گزارش

آوا آرمان

روز جهانی کارگر بهانه‌ای شد تا سری بکشیم به گوشه‌ی دیگری از مسائل زنان. زنانه‌شدن فقر و سنگینی بار مشکلات اقتصادی و سخت‌تر شدن زندگی، خط فشار ستم و استثمار را در زندگی زنان و دختران (کارگر) پررنگ‌تر می‌کند و تازگی‌ها هم که برنامه‌ی حذف یارانه‌ها از درآمد مردم و عمیق‌تر شدن این خط، دختران و زنانی که زنجیر ویژگی‌های طبقه‌شان به‌پایشان است و بدین منوال محکومند به تحمل ستم و استثمار مضاعف. در گزارش زیر لحظه‌ای را از طومار پرنج زندگی زن و دختری کارگر شریک می‌شویم. دو نفر از دو کشور و شرایط به‌ظاهر متفاوت که در واقع، نقاط اشتراک بسیاری دارند. به هر حال، یکی از نکات مهمی که به آن‌ها دیکته شده این باور است که «ما کاری نمی‌تونیم بکنیم»، نه گفتن به این جمله می‌تواند پایان انفعال و آغاز راه تغییر باشد هم برای آن‌ها و هم برای ما. به‌راستی سهم سامیه و سارا از زندگی چیست؟

گزارش اول

سامیه ۳۲ سالشه. اهل یکی از روستاهای استان اصفهان. کارگر یه کارگاه تولیدی لباس زنانه‌س.

- سامیه چند ساله که کار می‌کنی؟
- پنج سال.

- روزی چند ساعت کار می‌کنی؟
- حدود ۱۰ ساعت.

- چه قدر حقوق می‌گیری؟
- ما تیکه‌ای کار می‌کنیم. بستگی داره چند تیکه کار کرده باشیم.

- خب، حدوداً در ماه چه قدر می‌شه؟
- ۵۰۰ - ۶۰۰ هزار.

- حقوق تو به موقع می‌دن؟
- زیاد نه. مثلاً پول کاری که دی ماه کردم، آخر اسفند گرفتم.

- بهمن و اسفند چی؟
- گفته آخر اردیبهشت می‌ده.

- بیمه هستی؟
- نه. هیچ کدوم ما بیمه نیستیم.

- وضع کارگاهی که توش کار می‌کنی چه جوره؟

- یه زیرزمینه که توش ۱۰ نفر کار می‌کنیم. زمستونا چراغ نفتی داریم و تابستونا یه پنکه.

- چند تا بچه داری؟
- سه تا. دو تا دختر و یه پسر.

- چند سالشونه؟
- دختر بزرگم پونزده سالشه دومی دوازده، پسرم ده سالشه.

- بچه‌ها درس می‌خونن؟

- آره.

- کار می‌کنن؟
- نه.

- چند سالت بود که ازدواج کردی؟
- پونزده سال.

- کار شوهرت چیه؟
- راننده. روی ماشین یکی کار می‌کنه.

- چند ساله اومدین تهران؟ چه طور شد که اومدین؟
- هفت ساله اومدیم. شوهرم بی‌کار بود. یکی



کمی بالاتر بساط کرده بود با دست نشون داد، اوناهاش.

- کار بابات چیه؟
- ضایعات جمع می‌کنه.

- مامانت چی؟
- توی خونه، خواهرمو بزرگ می‌کنه.

- پولی که تو و برادرات در می‌آرین چی کار می‌کنین؟

- پول بابامو می‌دیم کرایه خونه. پول ما هم می‌دیم به بابام برای خرجی خونه.

- دوست داری بزرگ شدی، چی کار کنی؟

- می‌خوام زیاد پول داشته باشم تا بتونم شهریه‌ی مدرسم رو بدم. می‌خوام درس بخونم.

- موقع کار، کسی اذیتت می‌کنه؟
- آره. شهرداری. بساطمونو می‌بره.

- وقتی ببره چی کار می‌کنین؟
- هیچی. ما کاری نمی‌تونیم بکنیم.

- دوست داری بزرگ شدی چه کاره بشی؟

- دوست دارم رئیس مأمورای شهرداری بشم تا بگم بساط بچه‌ها رو نبرن. \$

گزارش دوم

- اسمت چیه؟
- سارا

- چند سالته؟
- ۸ سال

- چی می‌فروشی؟
- جوراب

- کلاس چندمی؟
- من چون کارت اقامت دارم باید برای مدرسه رفتن شهریه بدم ولی پول ندارم. نمی‌تونم برم مدرسه.

- افغانی هستی؟
- پدر و مادرم افغانستان دنیا اومدن ولی خودم این‌جا.

- این‌جا دنیا اومدی ولی کارت داری؟
- آره. ما مهاجریم باید کارت داشته باشیم.

- چند تا برادر و خواهر داری؟
- دو تا برادر دارم ار خودم بزرگ‌تر. دو تا خواهر دارم از خودم کوچک‌تر.

- اونام کار می‌کنن؟
- برادر بزرگم با بابام کار می‌کنه. منم با برادر کوچیکم (پسر حدود ده ساله‌ای رو که

از آشناهامون گفت توی تهران یه ماشین داره که راننده می‌خواد. ما هم اومدیم.

- درآمدش چه طوره؟
- زیاد نیست ولی از بی‌کاری بهتره. صبح می‌ره، شب می‌آد. هر چی در می‌آره یک‌سومش مال شوهرمه بقیش مال صاحب ماشین.

- چه جور ی خیاطی یاد گرفتی؟
- زن همون صاحب ماشینی که شوهرم روش کار می‌کنه بهم یاد داد.

- چرا واسه‌ی خودت کار نمی‌کنی؟
- کار نیست. محلی که ما زندگی می‌کنیم کسی لباس نمی‌دوزه، همه فقیر هستن. این‌جا که هستم پولمو دیر می‌دن ولی بالاخره بهم کار می‌دن.

- توی محل کار، امنیت دارین؟ یعنی تا حالا شده صاحب کار یا مرد دیگه‌ای به خودت یا خانومای دیگه پیشنهاد سکس داده باشه؟
- خودم نه ولی شنیدم یکی از دخترا می‌گفت بهش پیشنهاد داده بودن.

- خب چی شد؟
- نمی‌دونم چی شد ولی دختره از اون‌جا رفت.

- وقتی شما اینو شنیدین عکس‌العملی داشتین؟

- توی محل کار، هر کسی فقط می‌تونه حواسش به کار خودش باشه. ما نمی‌تونیم کاری بکنیم.

- اگه به خودت این پیشنهاد رو بدن چی؟
- از اون‌جا می‌رم چون کاری نمی‌تونم بکنم به شوهرم هم نمی‌تونم بگم چون دیگه نمی‌ذاره برم سر کار.

- سامیه، چیزی درباره‌ی روز جهانی کارگر شنیدی؟
- نه.

- چه آرزویی داری؟
- دوست دارم وضعون جوری بشه که دخترم مجبور نباشن مثل من زندگی کنن.





کاهش بیکاری مردان به قیمت بیکاری زنان

روشنک مینو

در این قبیل ادعاها، واقعیاتی موجود است که از نظرها پنهان می‌ماند. اول این که پر بازده بودن کار مردان، چه در کار یدی و چه در کارهای فکری، جز ایده‌های تحقیرآمیز نسبت به زنان چیز دیگری نیست. در قرن بیست و یکم کاری که توسط کارگران انجام می‌شود نسبت به عصر برده‌داری که تکنولوژی پیشرفته‌ی امروز را نداشت و اهرام ثلاثه به واسطه‌ی نیروی بردگان مرد ساخته می‌شد؛ تفاوتی اساسی پیدا کرده است. مردان امروز هم نمی‌توانند کار مردان هزاران سال قبل را انجام دهند. پس در زمینه‌ی کار یدی تفاوت جنسیتی وجود ندارد. در زمینه‌ی کار فکری، اساساً عقب نگه داشتن زنان، نه به خاطر برتری بازده مردان، بلکه در جهت حفظ مردسالاری و به دنبال آن حفظ حیات نظام طبقاتی موجود است. با دور نگه داشتن زنان از عرصه‌های فکری و تصمیم‌سازی، دنیای ستم‌گرانه و ضد زن پا برجا می‌ماند.

اما در مورد تنزل دادن کار زنان به تفریح و سرگرمی، باید گفت که بسیاری از زنان شاغل علاوه بر یاری در هزینه‌های بالای خانوار، در بعضی موارد، خودشان سرپرست خانوار بوده و هزینه‌های خانوار را تأمین می‌کنند. تولید در نظام سرمایه‌داری راه کاری که زنان خانه‌دار انجام می‌دهند سر پا نگه می‌دارد. بخش بزرگی از هزینه‌های مربوط به تولید، تربیت و پرورش نیروی کار جامعه‌ی سرمایه‌داری، توسط کار خانگی زنان تأمین می‌شود و برای سرمایه‌داری بازده ایجاد می‌کند. با توجه به این واقعیت، بخش بزرگی از زنان، علاوه بر کاری که با دستمزد کمتر از مردان انجام می‌دهند، در خانه‌ها، به کار دومی تحت نام خانه اشتغال دارند و در عین حال که متحمل استثمار می‌شوند، به اشتغال آن‌ها بیرون از خانه، عنوان کار برای سرگرمی داده می‌شود. این نگرش که بار دیگر تأکید می‌کنم، برخاسته از نظام مردسالار و روبنای ضد زن جامعه‌ی سرمایه‌داری است، در همه‌ی نقاط جهان موجود است. رهایی از این اوضاع در گرو دستیابی به نظامی است که سود، هدف اصلی تولید نباشد، چرا که یکی از دلایل تفاوت دستمزد که برای زنان اعمال می‌شود برای کسب سود بیشتر است. در واقع زن کارگر، به خاطر زن بودنش، دستمزد کمتری از مرد کارگر می‌گیرد. ما خواستار نظامی هستیم که مبتنی بر مالکیت همگانی بوده و کارخانگی، همچون سایر جنبه‌های تولیدی، شکلی اجتماعی پیدا کند تا با حذف ستم مضاعف بر زنان در ریشه‌کن کردن نظام مردسالار و تحقق روبنایی عاری از ستم انسان بر انسان استوار گردد. §

در آستانه‌ی روز جهانی کارگر، نگاهی به آمار مربوط به اشتغال زنان نشان می‌دهد که دولت روحانی، برای افزایش تغییرات ظاهری در جامعه و شرایط اقتصادی، این بار روی نرخ بیکاری انگشت گذاشته است. در گزارشات آماری تبلیغ می‌شود که نرخ بیکاری در پاییز سال ۹۲ نسبت به پاییز سال قبل از آن، ۱/۳ درصد کاهش یافته است. برای اقتصادی که تا همان سال، رشد اقتصادی منفی داشت و شرایط رکودی و تورمی، به طور هم‌زمان، بازار کار را نابسامان کرده بود، حتی یک درصد کاهش نرخ بیکاری قابل توجه است. اما واقعیتی در پس این ماجرا وجود دارد که توجه به آن، شغف ناشی از بهبود حداقلی شرایط را به نگرانی عمیقی نسبت به شرایط زنان، مبدل می‌کند.

دولت، نرخ بیکاری را به قیمت بیکاری زنان کسب کرده و بر اساس آمار سال ۹۲، با جابه‌جا شدن زنان و مردان در بازار کار برای کسب امتیاز در زمینه‌ی شاخص‌های اقتصادی توسط دولت، نرخ بیکاری مردان از ۱۰/۴ به ۸/۵ درصد و نرخ بیکاری زنان از ۱۹/۷ به ۲۰/۳ درصد رسیده است. این در حالی است که بالاترین بیکاری زنان، مربوط به گروه سنی ۲۰ تا ۲۴ سال است؛ یعنی آن بخش از زنان که دوره‌های تحصیلی کاردانی و کارشناسی را با هدف ورود به بازار کار پشت سر می‌گذارند، حدود ۴۷ درصد از زنان بیکار را تشکیل می‌دهند.

علاوه بر این فجایع آماری، زنانی که شانس حضور در بازار کار را بدست می‌آورند، برای کاری برابر با مردان دستمزدی پایین‌تر از آن‌ها دریافت می‌کنند. این بخش از ستمی که در بازار کار بر آن‌ها به سبب جنسیت‌شان تحمیل می‌شود تنها یک نوع از ستم‌های جنسی در بازار کار ایران است. به جز تجاوزها و برخورد جنسی مردان در محل کار، انواعی از تعهدات برای ادامه‌ی کار به شکل شفاهی و غیر رسمی از آن‌ها گرفته می‌شود. تعهداتی چون، عدم ازدواج، عدم بارداری و ...

پرداخت دستمزد نابرابر به زنان، یکی از ویژگی‌های نظام سرمایه‌داری است که از زنان به عنوان ارتش ذخیره‌ی نیروی کار در بازار بهره‌برده و با ورود و خروج مداوم آن‌ها نرخ دستمزد را تغییر داده و از سوی دیگر با به کارگیری مناسبات مردسالارانه و درجه دوم ساختن زنان، کاهش دستمزد آن‌ها را در جهت افزایش سود و بهره‌وری تولیدش به کار می‌برد. مردسالاری با توجیهاتی مثل کمتر بودن بهره‌وری زنان نسبت به مردان یا کم اهمیت بودن کار زنان و جنبه‌ی تفریح و سرگرمی داشتن آن به ستم بر زنان و استثمار آن‌ها در بازار کار، دامن می‌زند.

حل بحران بهداشت و درمان به قیمت زنان

روشنک مینو

بودیم. دانشگاه‌هایی که با دریافت شهریه‌های گزاف به بهانه‌ی حفظ دانشجویان در داخل کشور و عدم خروج سرمایه از داخل به خارج تأسیس شدند ولی هدف جبران کسری بودجه در دانشگاه‌ها و کسب سود توسط کادرهای آموزشی وزارت علوم بود. این قبیل اقدامات در کنار گسترش تفکر کسب سود در میان افراد جامعه و شکل‌گیری اپیدمی رقابت در کنکور برای قبولی در رشته‌های پول‌ساز، نسل‌های زیادی را به این جهت سوق داد که قصد از ادامگی تحصیل در دانشگاه را به چند رشته‌ی خاص محدود کنند و دانش‌آموزان رشته‌ی تجربی در آرزوی پزشکی، دندان‌پزشکی و داروسازی به سر ببرند.

بنا بر این، نگرش محدود به رشته‌های دانشگاهی و هدف کسب درآمدهای بالا در عرصه‌ی

اشتغال، مساله‌ی امروز وزارت بهداشت را پدید آورده و فارغ‌التحصیلان

رشته‌های پزشکی به دنبال تخصص‌هایی هستند که

برایشان سود آور باشد و در فکر بهبود شرایط

بهداشت و درمان و کمک به نیازمندان

این بخش نیستند. مساله برخلاف دیدگاه

وزارت بهداشت، مساله‌ای فراجنسیتی

است و تا زمانی که این نگرش در افراد جامعه

موجود است و جمهوری اسلامی آن را به طور روز افزون

بازتولید می‌کند، حتی اگر تمامی فارغ‌التحصیلان رشته‌ی پزشکی پسران

باشند، نه تنها دردی از بیماران نیازمند کاسته نمی‌شود بلکه عاملی است که باعث هر چه فقیرتر شدن اقشار

کم درآمد می‌شود. وزارت بهداشت دولت روحانی با اعمال محدودیت در رشته‌ی پزشکی، گسترش بیمه‌ی درمانی و اقداماتی مثل آن‌ها نمی‌تواند

جریان فقیرتر شدن افراد کم درآمد را به دنبال هزینه‌های بالای درمانی در مطب‌ها و بیمارستان‌هایی که بیشتر به تجارت‌خانه شبیه هستند، کاهش دهد.

این مساله تنها در پرتو نظامی قابل دستیابی است که محور فعالیت افراد سودآوری نباشد و انسان‌ها تحصیل را برای کسب علم دنبال کنند

و هدف از تحصیل‌شان درآمد بالا و سود کلان نباشد. انتخاب شغل نیز برای خدمت به مردم باشد، نه برای سرکشیه‌کردن آن‌ها. دستیابی به

این شرایط، در خواب و خیال نیست، در ساختاری که مالکیت خصوصی اساس اقتصاد جامعه نباشد و منابع جامعه متعلق به تمامی افراد جامعه

باشد و هدف از فعالیت در جامعه، تأمین منافع عمومی باشد می‌توان به این شرایط رسید. §

زمان زیادی از آغاز سال جدید نگذشته است و در اخبار روزانه، تقریباً هر روز، شاهد اخباری علیه وضعیت زنان هستیم. اولین خبر سال ۹۳ در باره‌ی زنان، محدودیت پذیرش زنان در رشته‌ی پزشکی بود. دلیل این تصمیم از سوی وزارت بهداشت، ناتوانی در اعزام زنان به مناطق دور دست و به دنبال آن، عدم دسترسی این مناطق به امکانات بهداشتی اعلام شد. از سال ۷۶، سهم دختران از پذیرفته‌شدگان رشته‌ی پزشکی نسبت به پسران، افزایش یافته است، تا جایی که در سال تحصیلی ۹۳-۹۲، از میان پذیرفته‌شدگان، ۶۸ درصد دختران و ۳۲ درصد را پسران تشکیل می‌دهند. پس تعداد پسران کم نیست ولی اگر فرض کنیم که تعداد

پزشکان مرد به صفر هم برسد، راه حل محدودیت پذیرش زنان نیست بلکه باید شرایط برای اعزام زنان به مناطق نیازمند به پزشک فراهم شود.

خبر مربوط به محدودیت پذیرش دختران در رشته‌ی پزشکی، صرف نظر از آینده‌ی این رشته در ایران، اقدامی علیه زنان در جامعه است که می‌توان

ریشه‌ی آن را در مرد سالاری حاکم بر جامعه جستجو کرد. اولین مساله‌ای که

درباره‌ی پزشکان زن دیده می‌شود، بحث عدم مقبولیت آن‌ها از سوی افراد جامعه است.

بسیار دیده‌ایم که افراد مختلف، حتی خود زنان، پزشک مرد را به پزشک

زن ترجیح می‌دهند و بهانه‌ی آن‌ها این است که زنان در حد مردان، تخصص ندارند. این نوع نگرش که امروزه

از جانب وزارت بهداشت به شکلی دیگر بازتولید می‌شود، تنها ریشه در نگرش مردسالار حاکم بر جهان دارد.

علاوه بر این موضوع، بحث دیگری از سوی امیر محسن ضیایی (معاون وزیر بهداشت) مطرح شد: «این عدم تناسب (تناسب جنسیتی در رشته‌ها) در رشته‌های پرستاری، پزشکی عمومی و برخی رشته‌های تخصصی

دیده می‌شود با این حال در رشته‌های دندان‌پزشکی و داروسازی این عدم تناسب کمتر مورد توجه است...» این بخش از مساله‌ای که وزارت

بهداشت با آن دست به گریبان است و تاوان آن را زنان باید بپردازند، ریشه در اقدامات حاکمیت جمهوری اسلامی در طول چندین سال دارد

و نتیجه‌ی مناسبات مربوط به خصوصی‌سازی از دوره‌ی دولت رفسنجانی است. آموزش عالی از آن دوره در جهت خصوصی‌کردن دانشگاه‌ها گام برداشت و اوج این گونه اقدامات را در دولت یازدهم با شکل‌گیری

پردیس‌های بین‌الملل (شعبه‌ی پولی) برای دانشگاه‌های دولتی شاهد

